

جشن امضای مردگان برای پیرمرد

حسین پناهی خبرنگار

هنوز یک ماه از روزهایی که ایران زیر آتش و تجاوز مستقیم اسرائیل و آمریکا قرار گرفت، نگذشته است. روزهایی که در کنار تمام سختی ها و تلخی ها شیرینی یک‌دستی مردم مایه مباهات هر ایرانی بود. روزهایی که بسیاری از تحلیلگران نظامی و سیاسی در جهان، از قدرت تحمل، ایستادگی و انسجام ملت ایران شگفت‌زده شدند. مردمی با هر نگاه، هر گرایش و هر سبک زندگی، اما با یک خواست مشترک؛ جانم فدای ایران. در این میدان، شعارها و جناح‌بندی‌های سیاسی رنگ باخت و آنچه پررنگ شد، یکپارچگی ملی با محوریت ایران‌دوستی بود؛ همان چیزی که حتی دشمنان دیرینه این سرزمین هم به آن اعتراف کردند. مقامات اسرئیل و آمریکا با صراحت می گفتند امیدشان به شکاف داخلی وفرسایش اجتماعی در ایران است؛ کم‌اینکه برای آن طرح‌ریزی کرده بودند و این اتحاد دقیقاً نقطه شکست آن امیدهای پوشالی بود. اما درست در همین ایام که باید از این تجربه گران‌بها درس بگیریم و تمام تمرکز مان روی حفظ این اتحاد باشد، ناگهان بیانیهای از سوی میرحسین موسوی منتشر شد. بیانیهای که نه‌تنها هیچ نسبتی با واقعیت میدان و شرایط حیاتی کشور نداشت، بلکه پیشنهادهایی را مطرح می‌کرد که در بهترین حالت، خیال‌پردازای‌های‌بریده از زمین سیاست و تکمیل نقشه قدسه دشمن بود. این بیانیه اگرچه در آغاز واکنش محدود و کم‌رمقی برانگیخت، اما در روزهای اخیر شاهد رخدادی عجیب‌تر بودیم؛ حمایت ۷۰۰ نفر از چهره‌های درجه‌چندم و حتی ناشناخته مدعی اصلاح‌طلبی و رادیکال‌های حاشیایی.

این حمایت دسته‌جمعی از یک بیانیه مشکوک و خصمانه، در شرایطی که اسرائیل و آمریکا صراحتاً از «امید به براندازی» سخن می‌گویند، معنایی جز بازی در زمین دشمن ندارد. پرسش جدی این است این ۷۰۰ نفر چگونه و با چه توجیهی حاضر شدند دست به اقدامی بزنند که بلافاصله از سوسی رسانه‌های فارسی‌زبان پادوی اسرائیل به‌عنوان نشانه «گسست در داخل ایران» با‌تازم می‌یابد. آیا آن‌ها نمی‌دانستند که چنین کاری، حتی اگر از سر ساده‌لوحی باشد، عملاً کمک به پروژه جنگ روانی نتانیاهو و ترامپ علیه ملت ایران است؟

نکته جالب و البته مضحک اینجاست که در فهرست امضاکنندگان این حمایت، نام فردی دیده می‌شود که در شهریور ماه سال ۱۴۰۲ فوت کرده است. این اشتباه فاحش نه‌تنها نشان می‌دهد که این حمایت‌ها به‌قدر شستاب‌زده و بی‌اعتبار جمع‌آوری شده‌اند، بلکه این پرسش را به‌طورجدی مطرح می‌کند که آیا همه این اسامی واقعی‌اند؟ یا بخشی از این امضاها صرفاً محصول سناریوسازی و مهندسی رسانه‌ای توسط شبکه‌هایی است که سال‌هاست مأموریشان چیزی جز بزه‌زدن به انسجام داخلی ایران نیست؟

نمی‌توان و نباید سساده‌نگار بود. وقتی ردپای اشتباهات فاحش و اسامی جعلی یا متوفی در چنین بیانیهای دیده می‌شود، باید پرسید چه شبکه‌ای این فهرست را گردآوری کرده است؟ آیا می‌توان نقش مستقیم یاغیر مستقیم سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل و اتاق‌های فکر آمریکایی را در چنین پروژه‌هایی نادیده گرفت؟ آن‌ها بارها اعلام کرده‌اند که جنگشان با ایران صرفاً نظامی نیست، بلکه جنگ‌شناختی و روانی است. آنچه که پروژه بودن ما‌جاری‌نامه به‌اصطلاح ۷۰۰ نفری با احتساب اسامی درگذشتگان را بیشتر نمایان می‌کند، تویییتی است که ترنس محمدی، جایزه‌گیره نوبل روز جمعه منتشر کرده و از گروه‌ها و پروژه‌گیرانی که او آن‌ها را فعال مستقل سیاسی نامیده می‌خواهد با صدور بیانیه، ایراد سخنرانی و بسیج تمام منابع فردی و جمعی هرگونه ظرفیت نافرمانی مدنی را فعال کنند.

فارغ از این موضوع که نا‌فرمانی مدنی در اصل اسم رمز «آشوب خیابانی» و «هرج‌ومرج» است آنچه این گروه مدعی آن است حتی اگر واقعاً نا‌فرمانی مدنی باشد در زمانی که مخالف‌سازی و تشویش اذهان عمومی بیش از گدازنده در اولویت حربه‌های ایران‌ستیزان قرار دارد چیزی جز ارسسال تصویری برساخته از یک دوگانه جعلی در جامعه ایران نبوده و صرفاً برای ترغیب هرچه بیشتر طرف غربی به تهاجم بیشتر کارکرد دارد.

اتحاد ملی‌ای که در میدان جنگ شکل گرفت، دستاورد کمی نیست، این اتحاد نشان داد که می‌توان در سخت‌ترین شرایط، از اختلافات عبور کرد و در برابر دشمن مشترک ایستاد. اما درست در چنین لحظاتی، بعضی جریان‌های سیاسی داخلی به‌جای آنکه از این سرمایه اجتماعی پاسداری کنند، با بیانیسمسازی‌های مشکوک و امضا‌های بی‌مایه، در حال خراج‌کردن این سرمایه هستند. این همان چیزی است که دشمن می‌خواهد؛ اختلاف، تفرقه و بحران اعتماد.

مردم ایران هوشیارتر از آن هستند که این بازی‌های سطحی را جدی بگیرند. اما مسئولیت رسانه‌ها و تحلیل‌گران این است که این پشت پرده‌ها را روشن کنند. باید پرسید، چرا درست‌پس از حملات اسرائیل و اعتراف مقامات صهیونیستی به امیدشان برای تضعیف ایران، چنین بیانیهای سروصدا می‌کند؟ چرا ۷۰۰ نفر که بسیاری‌شان حتی در فضای سیاسی کشور چهره‌ای شناخته‌شده نیستند و حتی اصلاح‌طلبان شناسنامه‌دار گردنشان نمی‌گیرند، ناگهان با این سرعت و شتاب، به حمایت از آن می‌شتابند؟ همه این سوالات در حالی است که امضا‌ها ساختگی نباشد.

این حرکت، فارغ از هر نیتی که امضاکنندگان داشته‌اند، در امتداد موشک‌های نتانیاهو و کشتار مردم بی‌گناه ایران عمل کرده است. آن‌ها با این امضا، تیر تبلیغاتی تازه‌ای به‌دست رسانه‌های معاند‌داندن و تلاش کردند صحنه سیاسی کشور را در اوج حساسیتش به آشوب بکشانند. این اقدام نه‌تنها کمک به اصلاح امور کشور نمی‌کند، بلکه موقعیت ایران را در برابر هجمه‌های خارجی تضعیف می‌کند. برای ایران امروز، حفظ وحدت و آگاهی سیاسی، مهم‌ترین سلاح است. تجربه جنگ اخیر نشان داد که هرگاه کنار هم بایستیم، حتی قدرتمندترین دشمنان هم توان شکست ما را ندارند. نقش و تأثیر اعتماد عمومی و اتحاد مردم کمتر از موشک‌های خیر و فتاح نظامیان عزیز نیست. از سوی دیگر مسئولیت امضا، مسئولیت بزرگی است. این ۷۰۰ نفر با چنین بیانیهای در مسیری قرار گرفتند که طراحی‌اش در تل‌آویو و واشنگتن صورت‌بندی شده است؛ چرا که کار این افراد نه اصلاح‌طلبی است، نه آزادی‌خواهی؛ این تنها کمک به تضعیف همان ملتی است که روزی با هر عقیده و اختلافی کنار هم ایستاد تا ایران افتاد.

آنانی که برای پیرمرد بیانییه می‌نویسند و جشن امضا به مردگان برایش برگزار می‌کنند، قطعاً در آینده‌ای نه‌چندان دور گام‌های بعدی این نقشه خصمانه را بر خواهند داشت. این دشمنی با ایران عزیز قدمت دیرینه دارد؛ اما همه بدخواهان به زیالیه‌دان تاریخ رفتند و این پرچم ایران اسلامی است که هنوز با افتخار در احترام است.

آنتن رادیکال‌ها قطع شد



نیز نمونه دیگری از کنش‌های رادیکال ناکام بود. در جریان حملات اخیر اسرائیل، رضاپهلوی با همکاری رسانه‌تروریستی اینترنشنال اقدام به انتشار بازکردی برای جذب نیرو در داخل ایران کرد. این اقدام که بخشی از یک پروژه هماهنگ برای ایجاد ناآرامی بود بای توجیهی جامعه‌مواجه‌شدو در خاموشی فرو رفت. هم‌زمان با انتشار این بیانیه هک‌شبکه اینترنشنال به‌عنوان مبدا منتشرکننده فراخوان توسط گروه‌ه‌کری حنظله‌نیز رخ داد تا مشخص شود سردمداران براندازی توانایی حفاظت از اطلاعات عوامل داخلی خود را نیز ندارند.

این اولین‌بار نبود که رضاپهلوی چنین فراخوان‌هایی را منتشر می‌کرد. در سال ۱۴۰۱ نیز پس از ناکامی پروژه‌های آشوب‌طلبانه‌ای که با هدف بی‌ثبات‌سازی ایران طراحی شده بود او بارها فراخوان‌هایی برای تجمع و اعتصاب منتشر کرد. اما این فراخوان‌ها نیز مانند مورد اخیر با عدم اقبال عمومی مواجه شدند. نکته قابل توجه این است که پس از هر شکست هیچ‌گونه اطلاع‌رسانی یا توضیحی در باره نتایج این کمپین‌ها از سوی او یا حامیان ارانه نمی‌شود. این سکوت خود‌نشانه‌ای از ناکامی و فقدان پایگاه اجتماعی این اقدامات بود.

شکست پروژه‌های رادیکال نشان می‌دهد جامعه ایران هیچ ارتباطی با این مدل کنش‌ها برقرار نمی‌کند و این ناکامی نشان‌دهنده شکاف عمیق بین این جریان‌ها و واقعیت‌های اجتماعی ایران است.

دلایل ناکامی کنش‌های رادیکال

مردم ایران در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از تجربه‌های متعدد از پروژه‌های خارجی برای بی‌ثبات‌سازی کشور آموخته‌اند که چگونه میان‌منافع ملی و تلاش‌های تفرقه‌افکن تمایز قائل شوند. این هوشیاری باعث شد فراخوان‌های رادیکال که اغلب با پشتیبانی رسانه‌های خارجی همراه بودند، نتوانند پایگاه اجتماعی پیدا کنند. همچنین چه در

گفارد منصوریان، نمایندهٔ ارامنهٔ جنوب در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

ناتوبازی در قفقاز

در چند روز گذشته، تام باراک هم‌پیمان ترامپ پیشنهاد اجاره ۱۰۰ ساله کریدور زنگه‌زور را به ترکیه و آذربایجان داد. اگرچه ظاهراً این پیشنهاد در قالب دیپلماتیک مطرح شده اما احداث یک شرکت خصوصی در این منطقه، مقدمه اعمال نفوذ و حضور آمریکا در منطقه قفقاز خواهد بود. حضور آمریکا در منطقه به معنی افزایش حضور ناتو در قفقاز خواهد بود و برای روسیه تهدیدی جدی است. از طرفی احداث کریدور زنگه‌زور نیز معادلات ژئوپلیتیک در منطقه را به زیان ایران تغییر خواهد داد. در گفت‌وگو با گفارد منصوریان، نماینده ارامنه جنوب در مجلس به بررسی این موضوع پرداختیم که در ادامه از نظر می‌گذرانید.

یک مقام آمریکایی از آمادگی برای اجاره کردن ۱۰۰ ساله کریدور زنگه‌زور توسط یک شرکت خصوصی آمریکایی گفته است. حضور در منطقه قفقاز و به ویژه در اختیار گرفتن زنگه‌زور چه منفاعی برای آمریکا به همراه دارد؟

بعد از جنگ ۱۲ روزه، بعضی از کشورهای همسایه و همچنین برخی از کشورهای فرامنطقه‌ای این احساس را پیدا کردند که ایران به نحوی تضعیف شده و نمی‌تواند برای حفظ و حمایت از منافع ملی خود، جبهه دیگری را باز کند یا در جبهه‌ای دیگر وارد دفاع یا به نحوی رویارویی شود، لذا مسائل را مطرح می‌کنند. مسئله «زنگه‌زور» مسئله‌ای است که متأسفانه در چند سال گذشته، بعد از جنگ ۲۰۲۰ و پس از تصرف منطقه قریاغ به‌دست آذربایجان، مطرح شده است. کانال زنگه‌زور مسیری است که نخجوان را به جمهوری آذربایجان متصل می‌کند. نخجوان به‌عنوان یک سرزمین از جمهوری آذربایجان، به‌صورت برون‌هسته‌ای (برونکن) از خاک اصلی آذربایجان جدا افتاده است و این ارتباط ژمنیتی که قرار است بین آن‌ها ایجاد شود، «کریدور زنگه‌زور» خوانده می‌شود که باید از سرزمین‌های ارمنستان عبور کند. در صورت تحقق این سیاست، به‌نحوی گلگانه تفکسی ایران بسته می‌شود و یک خفگی ژئوپلیتیک برای ایران ایجاد خواهد شد.

تحقق این موضوع چه نتایجی را بسرای ایران به همراه دارد و چرا ایران با آن مخالف است؟

این خفگی ژئوپلیتیک در مرزهای شمال و شمال‌غربی کشور ما، ارتباط ما با اروپا – حالا به‌نحوی با گرجستان و از گرجستان به روسیه و تا اروپا – را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. نتهارا ارتباطی ما به اروپا، با جمهوری آذربایجان و ترکیه است. اما ارمنستان یک جایگزین است و این راه در صورت اجرای اجاره کریدور زنگه‌زور، دچار تزلزل می‌شود و به‌نحوی می‌توانیم بگوییم که تجارت ما به خطر می‌افتد. ما شاهد بودیم در جنگ ۲۰۲۰ قریاغ، قسمتی از جاده‌ای که در ارمنستان بود و ما از آن برای رفتن به طرف گرجستان، اروپا و روسیه استفاده می‌کردیم، به‌دست نیروهای آذربایجان افتاد و این‌ها برای عبور کامیون‌های ایرانی کمک گذاشتند و ۱۰ دلار از هر اتومبیل می‌گرفتند و اصلاً چند روزی این راه کاملاً مسدود بود. پس به‌نحوی امنیت تجارت ما زیر دست جمهوری آذربایجان می‌افتد. مسئله دیگر اینکه در صورت اجرای این کریدور، اسرائیل ناتو به‌واسطه آن ۱۱ کیلومتر آزارات کوچک که مرز ترکیه و منطقه نخجوان است، سوار ما‌جرا می‌شوند. به‌واسطه این ۱۱ کیلومتر، نیروهای ترکیه و نیروهای ناتو اکنون وارد نخجوان شده‌اند و در حال حاضر در نخجوان حضور دارند. با اجرای این کریدور، به‌راحتی نیروهای ناتو می‌توانند از این مسیر – حالا بگوییم کریدور زنگه‌زور – استفاده کنند؛ یعنی از ترکیه به نخجوان و از نخجوان با این راه کریدور زنگه‌زور به آذربایجان و سپس به سواحل دریای خزر ورود پیدا کنند. نیروی ناتو از این مسیر وارد می‌شود و این به‌نحوی

فرهیختگان

جشن

مورد بیانیه موسوی و چه در فراخوان‌های رضاپهلوی فقدان اعتبار و پایگاه اجتماعی کنشگران نقش مهمی در ناکامی این اقدامات داشت. حضور نام‌های ناشناخته و همچنین سابقه شکست‌های مکرر رضا پهلوی نشان‌دهنده ضعف این جریان‌ها در جلب اعتماد عمومی بود.

در زمان حملات خارجی اولویت اصلی جامعه ایران حفظ تمامیت ارضی و عزت ملی بود. در چنین شرایطی فراخوان‌هایی که به دنبال ایجاد دوگانگی با آشوب‌بوندن، به‌عنوان اقدامات غیر مرتبط و حتی خصمانه تلقی شـلـند تا چهره‌هایی مانند رضا پهلوی بدون هیچ عایدی سیاسی و اجتماعی با قرا گرفتن در کنار دشمن متخاصم به وجهه‌ای منفور در ایران تبدیل شوند.

رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به دولت‌های متخاصم مانند اینترنشنال تلاش کردند این فراخوان‌ها را به‌عنوان نشانه‌ای از «گسست داخلی» در ایران بازتابی کنند. اما این تلاش‌ها به دلیل عدم همراهی جامعه به‌سرعت رنگ باخت و به حاشیه رفت. ناکامی این کنش‌های رادیکال پیام‌های مهمی برای آینده ایران دارد. نخست، این شکست‌ها نشان داد که جامعه ایران به‌سطحی از بلوغ سیاسی رسیده‌است که می‌تواند میان پروژه‌های داخلی و خارجی تفرقه‌افکن تمایز قائل شود. دوم، این ناکامی‌ها نقش اتحاد ملی را به‌عنوان مهم‌ترین سلاح در برابر تهدیدات خارجی برجسته کرد. سوم، این تجربه نشان داد که تلاش‌های خارجی برای ایجاد بی‌ثباتی در ایران بدون همراهی داخلی محکوم به شکست است.

این ناکامی‌ها هشدار ی به جریان‌های سیاسی داخلی است که ممکن است، حتی ناخواسته در دام پروژه‌های خارجی بیفتند. امضاکنندگان بیانیه موسوی چه از سر ساده‌لوحی و چه با نیت خاص عملاً به پروژه‌ای کمک کردند که در راستای منافع دشمنان ایران بود. این تجربه باید درس عبرتی باشد برای همه جریان‌های سیاسی که حفظ وحدت ملی را در اولویت قرار دهند.

فرهیختگان

فرهیختگان

فرهیختگان

فرهیختگان

فرهیختگان



به ایران اعتقاد دارند و امنیت خودشان را در تعامل با ایران و در امنیت ایران می‌بینند. اگر تاکنون این پروژه کریدور زنگه‌زور اتفاق نیفتاده، فقط به‌واسطه قدرت مانور‌ها و قدرت‌رزمایش‌های نظامی ایران در مرز بوده که مانع اجرای آن شده‌است و به‌صراحت هم‌رئیس‌جمهور سابق کشور ما، مرحوم شهید رئیسی، این مسئله را مطرح کردند. همچنین فرمانده‌اشهد ما این موضوع را بیان کردند و به‌صراحت بر اهمیت باز بودن مرز ایران و ارمنستان تأکید داشتند که یکی از کهن‌ترین مرزهای بین‌المللی در تاریخ روابط بین‌الملل است و ایران نمی‌تواند اجازه بسته بودن این مرز را بدهد.

ایران در حوزه دیپلماسی چه کاری در این زمینه می‌تواند انجام دهد؟

در اینجا منافع ملی ما و همچنین تمامیت ارضی کشور ما و من می‌توانم این را به صراحت بگویم که آینده و بقای اگر به نقشه‌ما، در گرو عدم اجرای کریدور زنگه‌زور است. ایران به‌هیچ‌وجه اجازه اجرای این کریدور را نخواهد داد و فکر نمی‌کنم با این مسئله همراهی کند. حتی اگر نیاز باشد، به‌منظر من ایران باید ورود نظامی به این منطقه داشته باشد، اگر احساس کند که ارمنستان به‌نحوی در حال پذیرش این سناریو تن دادن به این سیاست است. همچنین اگر نیروی نظامی و نیروی قهریه‌ای از طرف جمهوری آذربایجان به کار گرفته شود باید پاسخ شدیدی به این اقدام از طرف ایران داده شود و اجازه اجرای این پروژه به‌هیچ‌وجه نباید داده شود.

غرب و خود آمریکا سالیانی است که بعد از فروپاشی شوروی به‌دنبال نفوذ و حضور در قفقاز جنوبی، یعنی سه کشور گرجستان، آذربایجان و ارمنستان هستند. آذربایجان به‌عنوان یکی از کشورهای قفقاز جنوبی، به‌نحوی در این سال‌ها و پس از فروپاشی شوروی، در مبارزه بین دو گرایش شرق و غرب بوده است. روسیه نیز اجازه این کار را نمی‌دهد، ولی اکنون روسیه درگیر جنگ با اوکراین است و شاید بشود گفت نفوذش در این منطقه تضعیف شده‌است. مسلم است که قفقاز جنوبی حیاط‌خلوت روسیه است و در صورت حضور غرب در این حیاط‌خلوت، یک فشار امنیتی جدی و تهدید برای منافع ملی روسیه ایجاد خواهد شد. ما نباید فراموش کنیم که در این چندین سال، حضور نیروهای اسرائیلی در آذربایجان چگونه بوده است. سناریوهایی که در قفقاز و از طرف جمهوری آذربایجان مطرح می‌شود بار نامرئیزی رژیم غاصب اسرائیل صورت می‌گیرد.

۷